

دکتر بهزاد معینی‌سام* علیرضا باژدان**

چکیده

تاکنون در مورد جاینام‌های کتیبه بیستون به عنوان مهم‌ترین سند هخامنشیان و تطبیق آنها با جاینام‌های امروزی کار اندکی صورت گرفته است. در این مقاله، برخی از مکان‌های نبرد بین داریوش و وهیزدات را از روی کتیبه بیستون بررسی نموده و آنها را از نظر زبان‌شناسی با مکان‌های کنونی سنجیده‌ایم. طبق نقشه در مسیری مشخص حرکت می‌کنیم که با سرزمین یئوتیا آغاز می‌شود و سپس به شهر رخا می‌رسیم و جنگ در مرحله اول بنا به نوشته کتیبه بیستون به طور موقت ناتمام باقی بماند. وهیزدات پس از فرار به گردآوری نیرو می‌پردازد و این بار جنگ در پیشی اوادا از سر گرفته می‌شود. سپس وهیزدات به کوه برگه فرار می‌کند؛ ولی در آنجا دستگیر می‌شود. بنابر این رویداد تاریخی، این مقاله در مورد برخی از جاینام‌ها براساس کتیبه بیستون، نظریه‌های صاحب‌نظران، تحولات آوایی و آگاهی از جغرافیای استان نتایجی ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی

داریوش، وهیزدات، جودکی، ریخان، پیش‌بادامک، برگه.

behzadgs@gmail.com

* استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

** کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی.

استان لرستان را می‌توان با ایجاد کمربندهای زبانی و گویشی آن به سه بخش تقسیم کرد: جنوب و مرکز استان لرستان شامل شهرهای پلدختر، معمولان، ملاوی، خرم‌آباد، دورود و چند بخش تابع دیگر از گویش لری استفاده می‌کنند؛ اما وقتی به قسمت شمال غربی استان می‌رویم، شهرهایی مانند الشتر، نورآباد و کوهدشت از گویش لکی استفاده می‌کنند. حال اگر به سمت شمال شرقی استان برویم نخست لهجه بروجردی و در نهایت، در شهر ازنا لهجه‌ای نزدیک‌تر به زبان فارسی امروزی را می‌یابیم. زمانی که ما به دوران تاریخ باستان این ناحیه توجه کنیم، پی می‌بریم که این استان را نمی‌توان به‌طور قطع مادی یا عیلامی دانست؛ چراکه بین این دو قلمرو قرار داشت. اما با بررسی لهجه‌های لری از مرکز استان لرستان و با گذر از استان‌های چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد و برخی از شهرهای استان ایلام (دره شهر و آبدانان) و استان فارس (نورآباد ممسنی)، نوعی وابستگی زبانی را می‌بینیم که می‌تواند ارتباط ریشه‌ای آنها را نشان دهد. توین‌بی می‌نویسد: «چیش پیش نخستین بار در سرزمین کاسیت‌ها در شمال شرق پارسواش باجگزار خشت‌ریته می‌شود و پا به عرصه تاریخ می‌گذارد» (توین‌بی، ۱۳۷۹: ۱۲۸). او در مورد موقعیت پارس می‌نویسد: «پارس از یک سو شامل لرستان و کرمان و از سوی دیگر دربرگیرنده لرستان بود.» جورج کامرون و توین‌بی هر دو معتقدند که سرزمین اصلی و موروثی دودمان هخامنشیان منطقه پارسواش در بخش علیای رود کرخه در جنوب ماد و شمال دشت عیلام بود (همان: ۷۵). سیدنی اسمیت نیز می‌نویسد: «چیش پیش قلمرو موروثی خود، پارسواش، واقع در لرستان را همراه با انشان، که در اوایل حکومت خود به دست

آورده بود، سهم پسر بزرگ‌ترش، کوروش اول، کرد و پارسای جدید را به پسر کوچک‌ترش داد» (همان: ۷۶). در مورد جاینام‌ها، وقتی کتیبه بیستون را بررسی می‌کنیم، سه طایفه سرکش پارسی یَاوتی‌یا (اوتیه یونانی)، مَکَه (ماچی، میکوی هرودوت) و اسگریته به همراه پارسا، در جنوب شرق ایران سکونت داشتند و ماچی در لرستان و اسگریته در کرمان هر دو جزو هراوتیش شده بودند. توین‌بی جنوب شرقی امپراتوری را تبعیدگاهی می‌داند و می‌نویسد: «مادها و پارس‌های متمرکز به سواحل خلیج فارس تبعید می‌شدند و این منطقه در دوره‌های بعد نیز به عنوان یک تبعیدگاه در نظر گرفته می‌شده است» (همان: ۴۵ و ۱۰۹). شورش در یثوتیا بایستی دنباله شورش حمایت از برادر کمبوجیه بوده باشد که بخش بزرگی از جمعیت پارس به سوی او رفتند و از شاه خود روی برگرداندند و از دومین مدعی تاج و تخت پیروی کردند. حتی بخشی از سپاه سلطنتی نافرمانی کردند و داریوش را تنها گذاشتند. البته دشمن جدید را اُرتوردیا به کمک نیروهای مادی در رَخا و سپس در کوه پَرگه شکست داد و وهیزدات همراه نیروهای کمکی‌اش در هنگام عبور از اُوادایسیه در پارس کشته شد (William, 1922: 45). در نتیجه، در استان لرستان جاینام‌هایی را می‌یابیم که تفاوت اندکی با نام‌های موجود در کتیبه‌های هخامنشیان دارند. در ادامه، نخست بخشی از ترجمه کتیبه بیستون (DBIII) از بند ۲۱ به بعد را به نقل از کنت می‌آوریم، سپس به چگونگی هر یک از این جاینام‌ها می‌پردازیم: «گوید داریوش شاه، یک مرد به نام وهیزدات - شهری به نام تاراوا، ناحیه‌ای به نام یثوتیا در پارس - او آنجا ساکن بود. او برای بار دوم در پارس شورش کرد. او به مردم چنین گفت که من بردیا، پسر کوروش، هستم؛ در نتیجه، سپاه پارسی که در قصر بود و پیش از

این از انشان (آمده)، برضد من شورشی شدند و به سوی وهیزدات رفتند. او در پارس شاه شد. گوید داریوش شاه، پس از آن، من سپاه پارسی و مادی را که با من بود فرستادم. یک پارسی به نام ارته وردیا از پیروان من - او را فرمانده آنها کردم. مابقی سپاه پارسی با من به ماد رفت. زمانی که او (وهیزدات) به پارس رسید، شهری به نام راخا در پارس - آنجا این وهیزدات، که خودش را بردیا می‌نامید، با سپاهش برای جنگ کردن به مقابله ارته وردیا آمد. در نتیجه، آنها جنگ کردند ... به خواست اهورامزدا سپاه من سپاه وهیزدات را به شدت زد ... سپس این وهیزدات با اندکی سوارکار فرار کرد. او به پیشیه اوادا رفت. او از آنجا سپاهی فراهم کرد؛ سپس برای جنگ کردن به مقابله ارت وردی آمد. کوهی به نام پَـرگ - آنها آنجا جنگ کردند ... سپس بین آنها جنگ شد و آن وهیزدات را آنها اسیر کردند و کسانی که نزدیک‌ترین پیروان او بودند ... آنگاه من آن وهیزدات و آن کسانی که نزدیک‌ترین پیروانش بودند - شهری به نام اوکچی در پارس - آنها را من آنجا به دار آویختم» (Kent, 1961:127).

یئوتیا Yautiyā (جودکی)

داریوش در کتیبه بیستون ستون سوم، سطر ۲۳، درباره نبرد خود با وهیزدات به شش مکان اشاره می‌کند. دومین مکان که داریوش در این کتیبه یاد کرده است یه‌اوتی یا yautiyā نام دارد.

Θātiy dārayavauš xšāyaθiya: I martiya Vahyazdāta nāma Tāravā vardanam Yautiyā nāmā dahyāuš Pārsahy avadā adāraya ...

«...گوید داریوش شاه، مردی وهیزدات نام شهری

تاروا نام در سرزمینی یئوتیا نام در پارس آنجا ساکن بود...» (Tolman, 1983:128; شارپ، ۱۳۸۴:۵۶).

کنت و رابینسون جاینام یئوتیا را ناحیه‌ای در پارس

می‌دانند که در عیلامی به صورت ya-ū-ti-ya-iš و در

اکدی به شکل i-ū-ti-ya آمده است (Robinson, 1908:131; Kent, 1961:204). هیئتس و اشپیگل این واژه را مکانی در شرق پارس دانسته‌اند که هرودوت آن را به صورت utiioi آورده است (Hinz, 1973:158; Spiegel, 1971:237) و آپر فرانسوی نیز آن را با outioi یونانی مقایسه می‌کند (Spiegel, 1971:237). توین بی معتقد است که موقعیت دو ولایت یئوتیا و مکه یا میکوی را می‌توان به گونه‌ای تقریبی مشخص نمود. او یئوتیا را قوم و طایفه خود وهیزدات می‌شمارد و یئوتی‌ها را یکی از طوایف پارسی می‌داند (توین بی، ۱۳۷۹: ۲۱ و ۱۰۸).

اگر بخواهیم تحول آوایی واژه یه‌اوتیا yautiyā را بررسی کنیم، بدین شکل است، که y آغازین فارسی باستان که خود از i هندواروپایی و y آریایی آمده (Beekes, 1995: 135, Meillet, 1966:107) در فارسی میانه به j تبدیل شده است (Geiger, 1974:268) و در فارسی نو j در آغاز واژه و پیش از واکه‌ها بدون تغییر باقی می‌ماند (Ibid:71; هوبشمان، ۱۳۸۶: ۲۳۳). واکه مرکب فارسی باستان au و اوستایی aō، که از هندواروپایی eu,ou,au و آریایی au آمده است (Meillet, 1966:112)، در فارسی میانه به o (هوبشمان، ۱۳۸۶:۱۲۲) و در فارسی نو به u تبدیل می‌شود (Geiger, 1974:32). واج دیگر t فارسی باستان، که از t هندواروپایی (Brugmann, 1390: 521) آمده، در دوره میانه پس از واکه‌ها به d تبدیل شده است (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۱۸۹) و در فارسی نو d دوره میانه بدون تغییر باقی می‌ماند (Geiger, 1974:83). در ایرانی باستان، پسوند y, iya هم برای ساختن صفت و هم پسوند نسبی بود که در اوستا به صورت ya می‌آید. این پسوند در فارسی باستان به صورت iya و برای منسوب ساختن به مکان (armaniya, asagartiya) به کار می‌رفت

(Spiegel, 1970: 211). تحول این پسوند نیز می‌تواند *i* بوده باشد (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۱۵۱)؛ در نتیجه، مطابق تحول آوایی بالا، واژه *yautiya* فارسی باستان در فارسی نو باید به صورت *jūdi* یا *jūd* بیاید. چنانچه جاینام جودکی را با آن مقایسه کنیم، به نظر می‌رسد به جزء پایانی واژه به دلیل قیاس با طوایف دیگر در این ناحیه، که در تاریخ گزیده نیز نام آنها ذکر گردیده، مثل ساکی، کوشکی، لنبکی، ارکی، امارکی، و رخوارکی، *ak* اضافه شده است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۵۰).

= میانه > *yautiya* = باستان > *ieutih₂e* = هندواروپایی
jūdaki = نو > *jōdi*

دهخدا واژه جودکی را یکی از طوایف ایل پشت‌کوه از ایالات کرد ایران آورده است که در حدود ششصد خانوار هستند و در جنوب خرم‌آباد در محلی موسوم به آب سرد زندگی می‌کنند (دهخدا، ۱۳۷۱: ۱۲۴۴؛ حموی، ۱۳۷۸: ۱۲۲). مستوفی نیز جودکی را نام یکی از طوایف استان لرستان آورده است و منطقه‌ای را که این طایفه در آن زندگی می‌کنند به این نام می‌شناسند. در آثاری همچون تاریخ گزیده، که نام طوایف لر کوچک را برشمرده، از این طایفه نیز نام برده شده است. جالب اینکه در برخی از نسخه‌های این کتاب نام جودی آمده است که آن را اشتباه نگارشی می‌دانند و می‌گویند کاتب به جای جودکی، جودی نوشته است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۵۰).

اما در مورد جاینام پیش از آن؛ یعنی، تاروا باید گفت که اشیگل آن را نام یک شهر در ناحیه یوتیا آورده است و راولینسون به *tarouana* بظلمیوس در ناحیه غرب کرمان اشاره می‌کند که پُر آن را شهر *tāroun* در کرمان (Oppert, 1879: 258) و یوستی و هیئتس آن را *tārom* امروزی در پارس می‌دانند که یک روز راه در جنوب با *parga* یا فورج دارد (Hinze, 1973: 153; Spiegel, 1971: 220). توین‌بی بر این باور است که

شهر زادگاه وهیزداته، تاروا، اسم خود را بعدها به تارم شهری در مرز شرقی لارستان داده است (توین‌بی، ۱۳۷۹: ۱۰۸)؛ اما بارتلمه از آن با عنوان نام استان یا ایالت یاد می‌کند (Bartholomae, 1883: 213). البته در اینجا شهر تاروا را به این دلیل آوردیم که بعد مقایسه‌ای با پیش‌بادامک داشته باشیم.

Raxāra (ریخان یا ریخو)

داریوش در ادامه نبرد خود با وهیزدات و تعقیب او پس از ناحیه یوتیا، در کتیبه بیستون، ستون سوم، بند ششم، سطرهای ۳۴ - ۳۶ درباره رخا چنین آورده است:

...*yaθā Pārsam parārasa Raxā nāma vardanam Pārsaiy avadā hauv Vahyazdāta hya Bardiya agaubatā âiš hadā kārā patiš Artavardiyam hamaranam cartanaiy* (Kent, 1953, 125)

«زمانی که او (وهیزدات) به پارس رسید، شهری به نام رخا در پارس - آنجا این وهیزدات، که خودش را بردیا می‌نامید، با سپاهش برای جنگ کردن به مقابله ارته‌وردیا آمد» (شارپ، ۱۳۸۴: ۵۷).

کنت، تولمان، جانسون و شروو این جاینام را شهری در پارس آورده‌اند که در عیلامی به صورت *rak-qa-an* آمده است (Tolman, 1983: 182; Kent, 1961: 205; Johnson, 1917: 199). هیئتس این واژه را نام شهری در پارس آورده و معتقد است این جاینام شاید آراگان *aragān* دوره‌های بعد باشد (Hinze, 1973: 150; Spiegel, 1971: 238)؛ اما بارتلمه این واژه را نام دژ و قلعه می‌داند (Bartholomae, 1883: 212).

اگر بخواهیم تحول آوایی این واژه را بررسی کنیم، بدین شکل است که واج *r* آغازین واژه باید به *r, l* آریایی و هندواروپایی *r* یا *l* برگردد؛ چراکه در آریایی و هندی باستان *l* هندواروپایی کم‌رنگ و در شاخه

ایرانی r جایگزین آن می‌گردد که هنوز علت این فرایند بر ما آشکار نیست (Brugmann, 1930:427). a فارسی باستان به آریایی و هندواروپایی a, e, o (h₂e) برمی‌گردد (Boop, 1885:34; هوبشمان، ۱۳۸۶: ۴۵). x فارسی باستان به k آریایی و هندواروپایی برمی‌گردد (Geiger, 1974:45). واژه a نیز، که صورت مؤنث آن ā است و در باستان برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رفت (Spiegel: 1971, 164)، به هندواروپایی n, m, ō, ē, ā (eh₂) برمی‌گردد (Bruger, 2003:84; Crahe, 1942: 45). باید دانست در ادامه تحول آوایی از باستان به میانه واکه‌های پایانی حذف می‌شوند و a میانه می‌تواند در لهجه‌ها به i تبدیل شده باشد (Gray, 1965:3). پسوند مکان‌ساز ān نیز در بسیاری از جاینام‌های بومی همچون فارسان و گوجان دیده می‌شود.

باستان > *le(h²e)q(m)eh₂ = هندواروپایی
 = rixān = نو > raxān = میانه > raxānām

در فاصله چند کیلومتری منطقه تل در کنار روستای دادآباد، منطقه‌ای وجود دارد که آن را ریخو می‌نامند و روستاهای آن را برگرفته از نام منطقه ریخان یک، ریخان دو و ریخان سه می‌دانند. ریخان دهی از بخش ملاوی شهرستان خرم‌آباد است و ۱۰۰۰ تن سکنه دارد. آب آن از چشمه ریخان تأمین می‌شود. ساکنان این منطقه از طوایف جودکی هستند و زمستان به قشلاق می‌روند (دهخدا، ۱۳۷۱: ۸۴۸). البته کلمه ریخو تلفظ بومیان محل و کلمه ریخان اسمی است که بر روی نقشه‌ها می‌بینیم. در هیچ کتاب تاریخی از این مکان نامی نیامده است؛ تنها در کتاب‌های جغرافیای استان از آن به عنوان روستا نام برده‌اند.

یشی یا اوادام (باغ) Pāišiyāvādām پیش بادامک

در ادامه نبرد داریوش با وهیزدات، که در کتیبه بیستون توصیف شده است، به چهارمین مکان این

درگیری اشاره می‌شود. همه این مکان‌ها در یک خط سیر قرار دارند و این مکان چهارم در نزدیکی ریخو، که سومین مکان درگیری آنها بود، پیشی یا اوادام است. در کتیبه بیستون در مورد این جاینام، ستون سوم، بند هفتم، سطرهای ۴۱-۴۲ چنین آمده است:

... pasāva hauv Vahyazdāta hadā kannaibiš
 asabāraibiš amuθa ašiyava Pāišiyāvādām
 پس از آن، این وهیزدات با سواران کم گریخت،
 رهسپار پ ای شیا او وادا شد ... (شارپ، ۱۳۸۴: ۵۸).

این واژه در اکدی به صورت pi-ši-hu-ma-du آمده است (Kent, 1961:194). یوستی این جاینام را همان پاسارگارد دانسته است که ترکیبی از pāišiyā = نوشتن + huvādā = ساکن است و در کل، خانه بایگانی و نوشته‌های مقدس (در پاسارگارد) معنی می‌دهد. البته عیلامی پاسارگارد در کتیبه‌های عیلامی هخامنشی به صورت ba-iš-ra-qa-da آمده است (Hinz, 1987:126). هیتس معتقد است این جاینام، ناحیه‌ای در پارس بود و آن را از paišiya به معنی پیش و هندی باستان svadhā به معنی مکان می‌گیرد و در کل جایگاه اجدادی معنی می‌دهد. آیلرز اشتقاق آن را از هندی باستان pitrya برابر با فارسی باستان *piçya به معنی مال پدری می‌گیرد (Robinson, 1908:107; Hinz, 1973:146). این واژه را نام ناحیه یا مکان می‌گیرد و همگام با نظریه آپر معتقد است این واژه را باید به صورت paishiyākhuādā بخوانیم و این واژه‌ای را که ما داریم یونانیان پاسارگارد دانسته‌اند (Spiegel, 1971:228; Bartholomae, 1883:212). در ایران شهر مارکوآرت نامی از جاینام‌های یاد شده نیامده است.

اگر بخواهیم تحول این واژه را بررسی کنیم، می‌توانیم بنابر قواعد تحول آوایی زبان فارسی به

Āiṣ patiṣ Artavardiyam hamaranam
cartanaiy Parga nāma kaufa avadā
hamaranam akunava ... (Kent, 1953, 125)

«... از آن پس به جنگ کردن علیه ارت وردیسی آمد.
کوهی پرگ نام در آنجا جنگ کردند...» (شارپ، ۱۳۸۴: ۵۸).

کنت این واژه را نام کوهی در پارس آورده است که
عیلامی آن par-rak-qa، فارسی نو purg و عربی
furj می‌شود (Kent, 1961: 196). هیتس در کتیبه‌های
عیلامی هخامنشی معتقد است این واژه، که امروزه با
نام کوه تطبیق می‌کند، آوانویسی آن به صورت prga یا
prg یا parga مشخص نیست (Hinz, 1987: 155).
اشپیگل نیز به نقل از یوستی این نام را شهر parg،
عربی شده forj آورده است (Spiegel, 1971: 229; Tolman, 1983: 178).
شهر پرگه آورده است که در مادی نام شهر و در
پارسی نام کوه است. او آن را شهر کنونی فورگ در
کرمان می‌داند (Oppert, 1879: 264). البته باربیر دو
ماینارد برکه را نام شهری کوچک در مرز کرمان آورده
است (Demeynard, 1970: 95). توین‌بی معتقد است
که این واژه، نام کوه و می‌بایست یکی از دو شهر
دوقلوی موسوم به برک burk و فرک بوده باشد که در
نزدیکی آن دژی قرار داشت (توین‌بی، ۱۳۷۹: ۱۰۸ و نیز
رک: 22; Skjarvo, 2002).

به لحاظ تحول آوایی Parga فارسی باستان را
می‌توان به صورت *bhergho در هندواروپایی
بازسازی کرد (Brugmann, 1930: 45) که در دوره
میانه به parg (هوشمان، ۱۳۸۶: ۱۶۸) و در فارسی نو به
b/f/parg تبدیل شده باشد (Geiger, 1974: 61, 77).
البته تحول p آغازین به b نادر و تحول آن نامشخص
است و در برخی واژه‌ها p به صورت معرب با b آمده
است (هوشمان، ۱۳۸۶: ۱۶۹). در گویش لری کوه و

احتمال قوی بگوئیم که جزء اول در
هندواروپایی *peisiō و در فارسی باستان به
Paišiyā بود و در فارسی میانه به pēš و در فارسی نو به piš
تبدیل شد (هوشمان، ۱۳۸۶: ۱۲۲؛
Brugmann, 1930: 88). واژه uvādām نیز به
صورت بازسازی به هندواروپایی *swēdhē یا
wēdhē برمی‌گردد؛ یعنی، یکی متشکل از xva یا
uva و dā و دیگری از u پیش هشت با vādā. حال
چنانچه بخواهیم دنباله آن را در فارسی میانه و نو
ردیابی کنیم، اولی در دوره میانه به صورت xvadā و
در فارسی نو xōdā و دومی به صورت vād و bād
درمی‌آید. در نتیجه، تحول بعدی صورت دوم در
فارسی نو به شکل پیش‌باد است.

Peisi(m)eh₂ - wēdhē > paišiyāuvādām >
pēšvādām

باغ پیش بادامک روستایی کوچک است که به دلیل
دور بودن از راه‌های اصلی کشور، روستایی دور افتاده
به شمار می‌آید. این روستا در نزدیکی منطقه کوهستانی
دلیچ واقع است. محیط زندگی این روستائیان بکر و
زیبا است؛ ولی صعب‌العبور بودن این منطقه کوهستانی
مانعی بزرگ برای پیشرفت این روستاها بوده است. این
منطقه آنقدر بکر و دست نخورده است که نام‌های
باستانی را به زیبایی در خود حفظ کرده است و هنوز
آثار قلعه‌ها و بناهای ویران شده را در اینجا می‌توان
دید؛ اما همچون نقاط دیگر استان کار باستان‌شناسی
دقیقی در این منطقه صورت نگرفته است.

پرگه Parga (برگه)

در نبرد داریوش با وهزندات، پنجمین نام مکانی که
به کار رفته است کوه پرگ است. در امتداد حرکت بر
روی نقشه نیز پیش بادامک و دلیچ با کوهی به نام برگه
رو به رو می‌شویم.

کوهپایه را برگ می خوانند؛ هم چنان که برگه نام کوهی در شهرستان پل دختر است.

*bhergho>parga >parg

نتیجه

زمانی که به جاینام‌های آمده در متون ایران باستان برمی‌خوریم، می‌توانیم برخی از آنها را با مکان‌های امروزی تطبیق دهیم؛ همچون هریوه با هرات، هرخوتی با آراخوسیا، هیتومنت با هیلمند و ... تا جایی که شماری بر این باورند که ممکن است قبایل ایرانی نام مکان‌های آغازین خود را، که تعیین محل آنها دشوار است، بر مکان‌هایی گذاشته باشند که بعدها در آنها سکنی گزیدند.

به همین گونه، وقتی تاریخ و زبان ایران دوره هخامنشی را مطالعه می‌کنیم، باید گذشته از مورد یاد شده، به تأثیرات فرهنگی و زبانی آن نیز توجه کنیم. به لحاظ جغرافیایی، سرزمین قبایل هخامنشیان پس از استقرار، که هرودوت آنان را در نام ده قبیله ذکر می‌کند، ناحیه عیلام بود که از ناحیه لرستان تا حوالی خلیج فارس را دربرمی‌گرفت. البته ما می‌توانیم احتمال بدهیم که این طوایف تا زمان ساسانیان با جمعیت بومی آمیخته و در این نواحی ساکن شدند؛ هرچند که منابع از این طوایف فقط در دوره هخامنشی نام می‌برند. وقتی ما شواهد زبانی را مقایسه می‌کنیم، پی می‌بریم زبان ساسانی دنباله زبان فارسی باستان هخامنشی و گویش لری هم یکی از شاخه‌های اصلی فارسی میانه غربی بود که زبان‌شناسان بر این موضوع اتفاق نظر دارند؛ در نتیجه، بسیاری از تأثیرات فرهنگی و زبانی دو سلسله هخامنشی و ساسانی را نیز می‌توان در این اقوام جستجو کرد. امروزه هم در این منطقه، لهجه‌های لری و لهجه‌های هم‌خانواده آن رایج است؛ برای نمونه، وقتی لهجه لری بویراحمدی را بررسی

می‌کنیم، از آنجا که این لهجه به دلیل کوهستانی بودن، کمتر دستخوش تغییر و تحول گشته است، حتی واژه‌هایی از زبان فارسی باستان (هخامنشی) را در آن می‌یابیم.

چنانکه گذشت، در بررسی جاینام‌های ذکر شده وقتی مسیر حرکت داریوش به دنبال وه‌یزدات را پی‌گیری می‌کنیم، می‌توانیم جاینام‌های آمده در کتیبه بیستون را با برخی از جاینام‌ها در استان لرستان همخوان بدانیم. با اطمینان نمی‌توان گفت که نبردهای داریوش در این ناحیه صورت گرفت یا این طوایف در آن زمان در این منطقه ساکن بودند؛ اما با کاربرد شواهد زبان‌شناسی، این جاینام‌ها را می‌توان در این نواحی ردیابی کرد.

طبق اسناد دوره هخامنشی، یثوتیا یکی از طوایف آن دوره بود و امروزه نیز نام این طایفه را می‌توان در نام طایفه جودکی جستجو کرد؛ چراکه علاوه بر شواهد تاریخی، شواهد زبان‌شناسی نیز به کمک ما می‌آید. این قاعده را نیز می‌توان در نام کوه برگه مشاهده کرد؛ چنانکه این نام در دوره باستان نام کوه بود و اکنون نیز این نام در گویش لری برای نام کوه و شهر به کار می‌رود. البته بیشتر می‌توان احتمال داد همچون بسیاری واژه‌ها، صورت معرب واژه برگه باستان رایج است.

در ادامه همین تعقیب و گریزها، باز نام شهر رخا آمده است که باید این نام را با توجه به مسیر داریوش در این ناحیه جستجو کنیم یا اینکه بگوییم این جاینام‌های باستانی در این ناحیه به جا مانده‌اند؛ چنانکه بنابر شواهد زبان‌شناسی، تنها نام ریخان با رخای باستانی همخوانی دارد. شایان ذکر است که ما در این منطقه، هیچ گونه توجیهی در مورد وجه تسمیه این جاینام‌ها نیافتیم، مگر اینکه بر این باور باشیم که آنان از نامی باستانی مشتق شده و در لهجه‌های بومی مانده‌اند؛ اما در مورد پیشی‌اووادا، توصیف آن کمی تفاوت دارد. به لحاظ جغرافیایی ما می‌توانیم این جاینام را همچون

1. Bartholomae, Christian, (1883), Handbuch der Alltperischen Dialekte. Druck und Verlag von Breitkopf & Harter. Leipzig.
2. Beekes, R.S.P., (1995), Comparative indo-european linguistics, John benjamins publishing company. Amesterdam / Philadephia.
3. Boop, F., (1885), A copparative grammar of the Sanskrit, Zend, Greek, Latin, Lithuanian, gothic, German and sclavonic languages. London.
4. Bruger.M, (2003), The indo - european linguistics, Berlin.
5. Brugmann. Karl. (1930), Grundriss der vergleichenden grammatik der Indo-germanischen sprachen; karl. g. trubner. Leipzig
6. Crahe. Hans, (1942), Indogermanische sprachwiessenschaft. Verlag von karl.j trubener. Berlin.
7. Demeynard. Barbier, (1970), Dictionnaire Geographique, Historique et litteraire de la perse. Phiilo press. Amesterdam
8. Geiger, Wilhelm, (1974), Grundriss der Iranischen Philology, Verlag, von Karl.j trubener, Strassburg.
9. Gershevitch.I, (1985), Philologia Iranica , selected and edited by N. Sims-Williams, Wiesbaden.
10. Gray .L.H, (1965), Indo-Iranian Phonology with special reference to themiddle and new Indo-Iranain, Ams Press INC. New York.
11. Hening. W.B., (1933), Das Verbum des mittelpersischen der Turfanfragmente, Berlin
12. Hinz, Walter, (1973), Neue wege im Altpaersischen. Otto harrassonwitz. Wiesbaden.
12. Hinz, W- H.Koch, (1987), Elamisches wörterbuch . Verlag von Dietrich Reimer. Berlin.
14. Johnson, Edwin Lee., (1917), Historical Grammar of the ancient Persian language. American book company. New York.
15. Kent, Roland, (1961), Old Persian Grammar Texta Lexicon, Ameriacan Oriental Society. New Haven.
16. Meillet., A, (1966), Intruduction á Letude comparative des langues Indo-européennes. University Alabama
17. Oppert, Jules (1879) Le peuple et la langue des medes, Maisonneuve et libraries-editeurs. Paris
18. Robinson, Augustus, (1908), Ancient Persian lexicon and texts, Published by Vanderbily University. Leipzig.

جاینام‌های دیگر در نواحی ذکر شده و نه مسیرهای دورتر دنبال کنیم. به لحاظ زبانی هم ما نتوانستیم مکانی نزدیک به آن، جز پیش‌بادامک پیدا کنیم. براساس دو نوع تحول آوایی که آورده شد ما تحول دوم آن را در نظر می‌گیریم؛ یعنی، پیشی‌اوادای باستان به صورت پیش‌واد *pēšvād* به دوره میانه و به صورت پیش‌باد *pišbād* به فارسی نو رسیده است. سپس می‌توانیم دو احتمال برای آن در نظر بگیریم که یا این نام، طبق تحول لهجه بومی و در قیاس با نام رستنی یا جاینامی دیگر که بر ما نامعلوم است به بادامک تبدیل شده است یا اینکه به این معتقد شویم که واج (م) (همچون نام شهرهایی چون تارم مشتق از تاروا) در بادام، بازمانده حالت صرفی مفعولی باستان است که اسم و صفت (م) می‌گرفت (*paišiya^u vādām*).

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. توین‌بی، آرنولد. (۱۳۷۹). جغرافیای اداری هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: دانشگاه تهران.
۲. حموی، یاقوت. (۱۳۷۸). معجم البلدان، تهران: دانشگاه تهران.
۳. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۱). فرهنگ دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
۴. شارپ، رلف نارمن. (۱۳۸۴). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، تهران: پازینه.
۵. مستوفی، حمداله. (۱۳۸۱). تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
۶. هوبشمان، هاینریش. (۱۳۸۶). تحول آوایی زبان فارسی از هندواروپایی تا فارسی نو، تهران: امیرکبیر.

ب) منابع لاتین

-
19. Skjarvo, o.p., (2002), An introduction to old Persian. skjarvo@fas.harvard.edu.
 20. Spiegel, Friedrich, (1971), Die AltPersischen Keilschriften.Oriental Press. Amesterdam
 - 21.-----, (1970), Vergleichende Grammatik der altiranischen sprachen.Philo Press. Amesterdam
 - 22.Tolman, Herbert, (1893), A Guide to the old Persian inscriptions, American book company.New York.
 - 23.William AHL.A., (1922), Outline of Persian history basedon the cuneiform inscription. New York.



